درس پانصد و هفتاد و سوم

ضابطهٔ اختلاف تشکیکی (۱)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
تنبیهٌ تفصیلیٌ:
ضابطةُ الاختلافِ التشکیکی علی أنحائِه هو أن یختلفَ قولُ الطبیعةِ المرسلةِ علی أفرادِها بِالأولویةِ أو الأقدمیةِ أو الأتمیةِ الجامعةِ لِلأشدیةِ و الأعظمیةِ و الأکثریةِ و الخلافُ بینَ شیعةِ الأقدمینِ و أتباعِ المعلمِ الأول مِن المشائین فی أربعِ مقاماتٍ.[۱]

مرحوم آخوند بعد از بیان مسئلهٔ تشکیک در ماهیت که اشراقیون این مسئله را مطرح کرده بودند و آن مسئله به اختلاف ذات و ذاتی چه در فصل و چه در عوارض ذاتیه از عام و خاص در خود آن حقیقت مشککه بود و این مسئله با ادلهٔ مخالف مشائین رد شد.

جوابی که مرحوم آخوند از این قضیه دادند پاسخی بود تقریباً متمایل به مسئله و مکتب اشراقیون که قائل به اختلاف ماهوی در مراتب تشکیکی ذات و ذاتیات هستند و همان‌طوری‌که عرض شد به‌نظر می‌رسید که کلام مشائین در این قضیه بر کلام اشراقیین ترجیح دارد و مسئله به تشکیک در ماهیت برنمی‌گردد. البته عرض شد که این مطلب به‌طور کامل هنوز در وقت خودش و جای خودش نیست. وقتی که بحث تشکیک به پایان رسید آن‌وقت راجع به این مسئله در آنجا خدمت رفقا مطالبی که به‌نظر می‌رسد عرض می‌شود. مرحوم آخوند به‌طورکلی اختلاف بین این دو فرقه را در چهار مسئله مطرح می‌کند.

مطلب اول همان است که اخیراً راجع به آن صحبت شد که ذات و ذاتی به انحاء تشکیک خودشان که مسئله به جنس و فصل برگردد که ذات باشد و ذاتیات هم عرضِ عام و خاص به انحاء تشکیک در اولیّت و اولویت در تحقق، در اولویت و عدم اولویت، در شدت و نقصان و ضعف که همهٔ مرتبهٔ اکثریت و اقوائیت و اعظمیت را شامل می‌شود در همهٔ اینها آیا ممتنع است که یک طبیعت مرسله و غیر مقیدهٔ به زمان و مکان و به ادوات مبالغه یا ادوات کلی و تأکید، می‌تواند در همان حقیقت خودش و طبیعت خودش بر افراد به‌نحو مختلف صدق کند به‌نحوی‌که بعضی از این افراد حصهٔ بیشتری از این طبیعت نسبت به فرد دیگر دارند، این مطلب ممتنع است یا ممتنع نیست؟

مسئلهٔ دوم این است که به تشکیک به اشدیت و اضعفیت برمی‌گردد که این تشکیک در اشدیت و

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۱ و ۴۳۲.

اضعفیت آیا در افرادی که در تحت این طبیعت هستند موجب اختلاف نوعی می‌شود یا نه؟ یعنی فرض کنید که رنگ جسمی به رنگ دیگر متحول می‌شود، این تحول از لون به لون دیگر آیا موجب اختلاف در نوع خواهد شد یا موجب اختلاف نخواهد شد؟ البته این مسئله مربوط می‌شود به آنجایی که آن لونی که مفهوم مشمول برای یک طبیعت نوعیه است از نظر صدق عرفی از آن طبیعت نوعیه خارج نشود؛ مثلاً از یک لون اخضر وقتی که همین‌طور حرکت می‌کند ـ اگر شیئی را در جلوی آفتاب نگه دارید می‌بینید که هر روز آفتاب رنگ اینها را ازبین می‌برد و آن را کم‌کم به رنگ دیگری تبدیل می‌کند ـ آن اخضریت کم‌کم ازبین می‌رود تا کم‌کم به صفرائیت و اصفر بودن متمایل می‌شود و لون به آن برمی‌گردد. یک‌وقت رنگ از طبیعت خودش به طبیعت دیگری برمی‌گردد مثلاً سفید برمی‌گردد و سیاه می‌شود، مشخص است برای اینکه فصول این دو باهم متفاوت است؛ رنگ سفید و رنگ بیاض یک فصل دارد و سواد فصل دیگری دارد ولی در خود بیاض یک‌مرتبه می‌بینیم که مراتب مختلفی وجود دارد. آیا این مراتب مختلف موجب اختلاف در نوع خواهد شد یا نه؟ این‌هم مطلب دوم که مورد اختلاف بین این دو دسته است.

اختلاف سوم که مرحوم آخوند ذکر می‌کنند مسئله به تفاوت به‌حسب کیف و کم است. البته این مسئله احتیاج به مقداری تفسیر دارد، فعلاً مرحوم آخوند فهرست‌وار ذکر می‌کنند و بعداً مطلب را توضیح می‌دهند. اینکه آیا این دو قضیهٔ تشکیک در کم یا تشکیک در کیف، دو نوع مختلف تشکیک است یا یک نوع است و تفاوتی از نظر کم و کیف در اختلاف نوع تشکیک نمی‌کند؟ فرض کنید تشکیک در کیف مثل لونی از یک طبیعت نوعیه به یک طبیعت دیگر متحقق شود یعنی اشتداد پیدا کند یا ضعف در او پیدا کند. این اشتداد و ضعف تشکیک بر اختلاف در کیف است. در کم مثل این است که فرض کنید جسمی از نظر مقدار، کم‌وزیاد شود. یک نخ یا یک کش را درنظر بگیرید، ده سانت طول این کش است، وقتی این کش را بکشید شاید تا پنجاه سانت این امتداد پیدا کند، آیا این اختلاف امتداد که از نقطه‌نظر کم و مقدار پیدا می‌شود آیا موجب می‌شود که ما این دو نوع از تشکیک و اختلاف را دو چیز بدانیم یااینکه این را یک چیز بدانیم که در دو عَرَض و دو مقوله انجام شده است؟ علیٰ‌کلّ‌حال خود مسئلهٔ تشکیک آیا در اینجا دو نوع مختلفهٔ تشکیک است یا یک نوع تشکیک است؟ و آن عبارت از اشدیت یا اضعفیت است اما آن اشدیت و اضعفیت از نقطه‌نظر عرضی دو جنبه پیدا کرده است که یکی در کیف است و یکی در کم است. این‌هم اختلاف سوم که بین این دو دسته وجود دارد.

اختلاف چهارم هم که به شدت و ضعف و کمال و نقص هست که آیا این مسئلهٔ اختلاف فقط منحصر در کم و کیف است یااینکه به جواهر هم برمی‌گردد. این مسئلهٔ جواهر مسئلهٔ مهمی است که چطور یک جوهر می‌تواند دارای اختلاف بشود؟

مقصود از جوهر شیء

مقصود از جوهر شیء همان‌طوری‌که تابه‌حال هم مطرح بوده است ماهیت شیء است و حقیقتی است که به‌عنوان موضوع برای بروز عوارض از آن اسم برده می‌شود که مقولات وقتی که تقسیم می‌کند، نُه‌تا یا بیشتر ـ اگر ما حرکت را جزء مقولات بدانیم و آن‌هم داخل باشد ـ عرض و یک مقوله را جوهر می‌دانند که آن جوهر موضوع برای عروض سایر مقولات بر او قرار می‌گیرد. حالا در این جوهریت آیا اختلاف وجود دارد یا اختلاف وجود ندارد؟

این چهار مرتبه‌ای است که در آن اختلاف هست بین آقایان رواقیون و اتباع معلم اول که ارسطو باشند و آنهایی که قائل به این قضیه هستند که از آنها تعبیر به مشائین نیز می‌شود، اینها قائل امتناع در همهٔ این موارد چهارگانه هستند یعنی هم در اختلاف در مسئلهٔ تشکیک در ذات و ذاتیات قائل به امتناع هستند همان‌طورکه صحبت شد و همین‌طور حجت مرحوم بوعلی که در این قضیه خیلی حجت و دلیل محکمی بود در این مسئله هم مطرح شد و البته نقد و ایراداتی که مرحوم آخوند در اینجا کردند به‌جای خودش محفوظ است که عرض شد آن ایراد مرحوم آخوند بر مرحوم شیخ و بوعلی وارد نیست و حق با همان بوعلی است و همین‌طور در اشکالی که بر کلام شیخ اشراق شده بود و مرحوم آخوند تأیید کردند، در آنجا هم مسئله ناتمام ماند. اشکال مرحوم آخوند بر عارض بود که مخالفین دلیل شیخ اشراق در آنجا دلیل شیخ اشراق را رد کردند که دلیل به عدم وجود به شیء زائد بود که مرحوم آخوند با عارض رد کردند.

این مطلب در ذات و ذاتیات به همان کیفیتی بود که تابه‌حال ذکر شد. دو بیان در اینجا وجود دارد که یکی مربوط به مشاء هست که مسئلهٔ تشکیک در ذات و ذاتیات را قبول ندارند و تشکیک در ماهیت را قبول ندارند و دوم که همان رواقیین و آن فرد مبرَّز و ظاهر آنها شیخ اشراق، مسئله را پذیرفتند. حالا مرحوم آخوند در این چهار مقامی که در اینجا ذکر کردند می‌خواهند به داوری بنشینند و راجع به هرکدام از تطرق و عدم تطرق اختلاف و تشکیک صحبت دارند.

مطلب اول برگشتش در ذات و ذاتیات است که به‌طورکلی آیا جنس و فصل نسبت به افرادشان قابلیت اختلاف دارند یا ندارند؟ و همین‌طور ذاتی مثل عرض عام و خاص که اینها به ماهیةُ الشیء بِلحاظ الوجود برمی‌گردند، لا بِلحاظ نفس الماهیة معَ قطع النظر عن الوجود که به اینها ذاتی گفته می‌شود. آن اوصاف خاصه‌ای که مربوط به ذات هست و حمل آن اوصاف و عوارض بر ذات به‌لحاظ هویت خارجیه است مانند تعجب، تعقل، علم و امثال‌ذلک که عروض اینها بر جوهر انسان نه به‌لحاظ نفس الإنسانیه است بلکه به‌لحاظ وجود خارجی است. لذا ما به خود انسان بما هو انسان صرف‌نظر از هویت خارجیه عالم، متعجب، زاهد و درّاک نمی‌گوییم. اینها به‌لحاظ وجود خارجی است یعنی اینها عوارض خاصه‌ای است که این عوارض به سایر

حقوق نوعیه تعلق نمی‌گیرند بلکه به حقیقت انسان تعلق می‌گیرند منتها به‌جهت همان وجود خارجی که البته همان‌طور که در سابق عرض کردیم این مطلب بحث گسترده‌ای دارد که در اصول هم خیلی به‌درد می‌خورد و اشتباه مرحوم نائینی که در حقیقت طبایع مرسله و قضایای خارجیه دچار اشکال شدند به عدم رسیدن به همین قضیه برمی‌گردد که بحثش بیان شد.

در مورد این مطلب مرحوم آخوند راجع به قسم اول در اینجا این مسئلهٔ اول را مطرح می‌کنند و راجع به آن صحبت می‌کنند بعد سراغ مطلب دیگر می‌آیند. حالا من خیلی به‌طور فشرده و گذرا می‌گویم به‌جهت اینکه خود اصل این قضیه خیلی مطلب ندارد و این جلسه فقط همین فهرست‌وار دارد بیان می‌شود منتها خب در جلسهٔ بعد که راجع به این مسئله باید توضیح داده شود توضیحش بعداً می‌آید.

جنس و فصل نداشتن حقیقت وجود

مرحوم آخوند می‌فرمایند که در مسئلهٔ ذات و ذاتیات قبلاً صحبت شد که حقیقت وجود، نه جنس دارد و نه فصل؛ یعنی وقتی که می‌خواهیم به مسئلهٔ وجود نگاه کنیم وجود حقیقتی است که این حقیقت دارای افراد و تعینات خارجی است و هرکدام از این تعینات خارجی نفس هویت وجود را تشکیل می‌دهد و آن خود اصل وجود است که به ظهور مظاهر مختلف درمی‌آید و آن حد و شکلی که در خارج، هویت خارجی را به‌وجود می‌آورد، آن حد امر زائد بر این حقیقت نیست که یک مسئلهٔ روشن است.

بنابراین اینکه ما بگوییم که خود وجود در خارج دارای مرتبهٔ اقدمیت یا دارای اولویت وامثال‌ذلک است، این مسئله محلّ اشکال و ایراد است زیرا وقتی که ما خود وجود را حقیقتی بدانیم که آن حقیقت عبارت از همان هویت مسئلهٔ خارجیه است بنابراین به هر چیزی که در خارج محقق این مفهوم هست به همان «وجود» اطلاق می‌شود. حالا فرض کنید یک شیء یا هویتی سهم بیشتری از این وجود دارد که این نسبت به صدق وجود بر او دخالتی ندارد.

وجود؛ «بودن و هستی»

وجود عبارت است از حقیقتی که مفهمومی است. البته اگر بخواهیم این مسئله را به فارسی برگردانیم به معنای «بودن و هستی» است. تفاوتی در این قضیه ندارد که این مفهوم به چه عنوان صدق می‌کند یا نه، به همان عنوان خارجی.

صدق بیشتر وجود بر شیء نزدیک‌تر به مرتبهٔ تجرد

البته همان‌طوری‌که درنظر رفقا باشد در جلسات قبل عرض شد که اشدیت و اضعفیت صدق وجود و مفهوم بر شیء خارجی به‌لحاظ مرتبهٔ عرضیه نیست بلکه به‌لحاظ مرتبهٔ طولیه است یعنی هرچه که وجود از نقطه‌نظر قرب به مرتبهٔ تجرد نزدیک‌تر باشد، آنجا مفهوم صدق وجود بر او بیشتر خواهد بود ولی در مرتبهٔ عرضیت که در یک مرتبه هست این وجود در آنجا صادق نیست که حالا فرض کنید جسمی است مثل یک فنجان و یا یک درخت. این مطلب به این معنا نیست که مفهوم وجود بر آن درخت بیشتر صادق است تا مفهوم وجود بر این؛ یعنی وقتی که شما می‌گویید: فنجان هست، همان میزان از معرفت در ذهن شما می‌آید که شما بگویید: درخت هست. درخت از فنجان بزرگ‌تر است ولی بحث صدق وجود بر او [جدا است چون] دو مطلب است.

یک وقتی نگاه می‌کردم بنده خدایی که الآن هم از نظر فلسفه خیلی فرد معروفی هست البته معمم نیست و در خارج هست صحبت می‌کرد و مسئلهٔ تشکیک را در وجوب می‌برد و می‌گفت که وجوب مقول به تشکیک است و در بعضی از افراد وجود، وجوب بیشتر صدق می‌کند! در باری تعالی چون مبدأ هستی است وجوب نسبت به باری تعالی اقویٰ و اشد و اولیٰ است تا وجوب نسبت به معلول و سایر ممکنات! من از بیان این مسئله تعجب کردم! زیرا مسئلهٔ مفهوم وجوب و صدق مفهوم وجوب بر یک ذات مطلبٌ و خود آن ذات و کیفیت تحققش به انحاء مراتب وجود مطلبٌ آخر. اینکه ذات باری تعالی اصل و اساس حقیقت هستی است این یک مطلب دیگری است که اصل هستی و مبدأ هستی و مبدأ اشتقاق هستی و آن مبدأ نزول تعین و مبدأ نزول ممکنات و مبدأ نزول مخلوقات و عالم امکان، همه ذات باری تعالی است و در آن شکی نیست! ذات باری تعالی عبارت از وجود محض است و در آن شکی نیست! وجود او وجود بالصرافه است و وجود ما وجود مقید است در این شکی نیست! وجود او وجود اطلاقی است و وجود ما وجود محدوده است در این شکی نیست! نسبت به خصوصیت وجود خارجی و اختلافش بین وجود باری تعالی و وجود سایر مخلوقات حرفی نیست ولی صحبت در اطلاق وجوب بر این وجود است.

منظور از وجوب

اطلاق وجوب بر این موضوع، تشکیک‌بردار نیست، چرا؟ چون وجوب عبارت است از عدم تطرق احتمال عدم در ذات شیء به‌لحاظ ذات شیء یا به‌لحاظ استنادِه إلی العلة است. وقتی که می‌گوییم: شیء واجب است یعنی احتمال عدم در این شیء منتفی است. حالا این عدم احتمال عدم چه در ذات باری باشد عدم تطرق احتمال عدم است زیرا در ذات باری عدم تطرق احتمال عدم به نفس ذات او برمی‌گردد که هو غنیٌ

عن الشیء و هو غنیٌ عن العلة! یا این عدم تطرق به عدم به‌لحاظ علت به معلول برمی‌گردد؛ یعنی علت در مقام علیت! نه به‌لحاظ نفسُ المعلول معَ عدمِ استنادها إلی العلة! معلول به‌لحاظ استناد به علت به همان مقدار از وجوب برخوردار است که ذات باری مستغنی عن الغیر به همان مقدار از وجوب برخوردار است و هیچ تفاوت ندارد.

منظور از واجب بودن ذات باری

وقتی که می‌گوییم: ذات باری واجب است یعنی این وجوب منتزع از ذات اوست. وقتی که می‌گوییم: معلول واجب است یعنی این وجوب منتزع از ذات او نیست بلکه وجوب به استناد علت است، در هردو یکی است. بله! خود ذات باری و خود ذات معلول از نقطه‌نظر کیفیت انتساب واجب به آنها مختلف هستند و اشکال ندارد. وجوب از خود ذات باری انتزاع خواهد شد و این انتزاع انتزاع ذاتی در مرتبه است یعنی در همان مرتبهٔ نفس الوجود، نه در مرتبهٔ نزول از بساطت وجود، بلکه در خود مرتبهٔ وجود «وجود ذات باری» فرض شود یعنی وجوب هم از درون او خارج می‌شود. استناد این به ذات باری است مِن حیث هو هو.

ولی استناد وجوب به مراتب امکانیه و به متعینات خارجیه و به عوالم امکانیه به آنها برمی‌گردد، به همان مقدار که به ذات باری به‌لحاظ استناد به علت برمی‌گشت. هروقت علت نباشد وجوب هم نیست، این دلیل بر این نیست که حالا که این معلول به علت استناد دارد بنابراین وجوبش کمی پایین‌تر است و مقداری لق است و لق می‌زند و نسبت به ذات باری سفت و محکم است! خصوصیت هویت خارجی ذات باری و خصوصیت هویت خارجی این ممکن، یک مطلب است و اتصاف این دو خصوصیت به وجوب یک مطلب دیگر است.

معنای حصهٔ وجود

فرض کنید همین قضیه در مورد اطلاق مفهوم وجود می‌آید، نه حصهٔ وجود! حصهٔ وجود یک مسئلهٔ دیگر است. حصهٔ وجود عبارت است از همان هویت خارجی که آن هویت خارجی بر اشیاء، مختلف است. الآن این فنجان یک خصوصیت و هویت و حدودی دارد، این کتاب از این فنجان سنگین‌تر است این کتاب حصهٔ بیشتری از اجرام خارجیه دارد و از نقطه‌نظر جسمیت، حجم، حدود، کم، کیف و ثقل تفاوت دارد و از همهٔ این موارد اختلاف دارد ولی صحبت در این است که وقتی شما می‌گویید: فنجان هست آیا هستی کمتر درنظر شما می‌آید نسبت به وقتی که می‌گویید: کتاب هست؟! یااینکه بگویید که هردو یکی است و یک مفهوم دارد؟ چه اینکه بگوییم: این کتاب هست و چه اینکه بگوییم: فنجان هست و چه اینکه بگوییم: سوزن هست، در «هست بودن» اختلاف نیست. چه اینکه بگوییم: سوزن هست یک معنا در ذهن شما می‌آید و چه اینکه

بگوییم: کرهٔ شمس هست یا کرهٔ قمر هست یا کهکشان هست فرقی ندارد.

آیا وقتی که می‌گوییم: هستی خورشید هست، هست آن بزرگ‌تر می‌شود یا خورشید بزرگ‌تر است؟ خورشید بزرگ‌تر است، نه آن «هست»! «هست» بزرگ‌تر نیست! «هست» مفهومی است که آن مفهوم اختلاف و شدت برنمی‌دارد. مرحوم آخوند در اینجا بین مراتب اختلاف تشکیک در مفهوم وجود و بین نفس آن وجود خارجی، این مسئله را توضیح داده است. لذا این مطلبی است که ما خیلی اشتباه می‌کنیم و در خود مسائل دیگر هم این مسائل اشتباه می‌آید که چطور گاهی از اوقات یک مفهوم واحد ... .

بنده یادم هست در مشهد بودم مجلسی بود که مجلس علمای مشهد هم بود شخصی منبری بود که البته شنیدم که اینجا هم می‌آید و حرف می‌زند و چیزهایی می‌گوید! سواد ندارد، آدم بی‌سوادی است! این شخص در آنجا کنار ما نشسته بود و با یک حدت و شدت و عرق و حمیت متناسب با همان اشخاص و تخیلات! می‌گفت که این چه مطلبی است که فلاسفه می‌گویند! می‌گویند که خدا هست و این کبریت ـ در جلوی او بود ـ هم هست! آخر مگر می‌شود که ما هم به خدا بگوییم: «هست» و هم کبریت! به او گفتم که چرا نمی‌شود؟ ما می‌گوییم تا ببینیم می‌شود یا نمی‌شود! گفت که نمی‌شود آقا نمی‌شود! گفتم که آقا ما کردیم و شد! شما الآن به این کبریت می‌گویید: «هست» یا «نیست»؟! جواب من را بدهید! گفت: «نیست»، گفتم: «نیست» یعنی چه؟ یعنی دیگر نیست، در دستان شما هم نیست! آیا این کبریت در دست شما هست یا نه؟ تو که الآن این را به من نشان می‌دهی! لذا هست دیگر! آنچه را که از این «هست» به خود کبریت نگاه نکن که کوچک است! اگر آن کبریت را نسبت به هیکل خود شما درنظر بگیریم شاید میان انگشت‌های شما گم شود، نسبت به هیکل خودتان نگاه نکنید، نسبت به بودنش نگاه کنید، آیا شما در کنار من نشسته‌اید یا نه؟ گفت: بله! گفتم که آیا کبریت در دست شما هست یا نه؟ گفت: بله! گفتم که بین بودن شما در کنار من و بودن کبریت در دست شما، چه فرقی است؟! گفت: هیچ! گفتم که همین کبریت را نسبت به خدا درنظر بگیر! همان نسبتی که بین کبریت و بین شما هست همان نسبت بین کبریت و باری تعالی هست! هیچ تفاوتی ندارد!

اطلاق هستی به‌عنوان «هست» به همان میزان صدق می‌کند که آن اطلاق بر مبدأ اشتقاق و بر مبدأ هستی صدق می‌کند. ما به آن هویت خارجی کاری نداریم که آن ما لا نهایة است و وجودش وجود بالصرافه است، وجودش وجود اطلاقی است، نه حدی دارد و نه مرزی دارد و این وجود محدود است و همین مقدار دانهٔ نازک چوبی که وزن آن یک گرم هم نمی‌شود و اگر فوت هم کنی روی زمین می‌افتد! در خصوص هویت خارجیهٔ این دو موجود کار نداریم ولی در اطلاق مفهوم وجود [بحث است که] به هردو می‌توان مفهوم وجود را گفت و تفاوتی نمی‌کند، درست شد؟ این اشتباهی که انجام می‌شود برای خلط بین مفهوم و آن موجود و هویت خارجی است؛ یعنی چون احساس می‌شود که آن هویت خارجی دارای مراتب مختلفی است پس اطلاق مفهوم

بر آن هویت‌ها متفاوت می‌شود درحالی‌که هویت، هویت واحد است، مرحوم آخوند می‌خواهند این شبهه را برطرف کنند. مرحوم علامه حاشیه‌ای دارند که حاشیهٔ خوبی است. البته مطلبی در آن هست که إن‌شاءالله بعداً عرض می‌کنم.

تنبیهٌ تفصیلیٌ:
ضابطةُ الاختلافِ التشکیکی علی أنحائِه هو أن یختلفَ قولُ الطبیعةِ المرسلةِ علی أفرادِها بِالأولویةِ أو الأقدمیةِ أو الأتمیةِ الجامعةِ لِلأشدیةِ و الأعظمیةِ و الأکثریةِ و الخلافُ بینَ شیعةِ الأقدمینِ و أتباعِ المعلمِ الأول مِن المشاءین فی أربعِ مقاماتٍ.

قاعدهٔ اختلاف تشکیکی بر اقسامی که دارد، عنوان طبیعت مرسله بر افرادش به‌واسطهٔ اولویت اختلاف پیدا کند؛ یعنی صدق این عنوان بر بعضی از افراد تا صدقش بر فرد دیگر اولویت دارد. یا به‌واسطهٔ این است که یک فرد اقدم از دیگری است و در سلسلهٔ علیت قرار دارد چون علت مقدم بر دیگری است. یااینکه فردی اتمّ از دیگری است و این تمامیتش هم اشدیت و اعظمیت از نظر حجم و یا اکثریت را می‌گیرد، این سه‌تا در تحت اتمیّت داخل هستند.

اختلافی که بین شیعیان افراد اقدمین از فلاسفه و اتباع ارسطو در مسئلهٔ اختلاف تشکیک [وجود دارد] در چهار مسئله ظهور کرده است. مسئلهٔ اول در ذات و ذاتیات است؛ اختلاف در ذات و ذاتیات آیا وجود دارد یا وجود ندارد؟

الأولُ أنَّ الذاتَ أو الذاتی بالقیاسِ إلی أفرادِه أ یمتنِعُ أن یکونَ متفاوتاً بشیءٍ مِن أنحاءِ التشکیکِ سواءً کانَ بِالأولویةِ و عدمِها أو بِالتقدمِ و التأخرِ أو بِالکمالِ و النقصِ أم یمکن فیها ذلک.[1]

[اول آنکه آن ذات یا ذاتی در قیاس با افرادش] آیا ممتنع است که تفاوتی در اطلاق ذات و ذاتی بر افراد باشد، چه آن تشکیک در اولویت به عدمش باشد یا به تقدم و تأخر باشد یا به کمال و نقص باشد؟ فرض کنید یک وجود کامل است، یک وجود ناقص است، یک وجود مقدم بر وجود دیگر است مثل علت که بر معلول مقدم است. یکی بر دیگری به‌واسطهٔ اولویت زمانی یا اولویت رتبی ـ از نظر آن مرتبهٔ اتصافش ـ اولویت داشته باشد مثلاً اگر حیثیت تعلیم را نگاه کنید؛ معلمی که چهل سال معلم هست عنوان معلم بودن بر او اولویت دارد تا معلمی که تازه امسال آمده است و به درس دادن شروع کرده است و هنوز «تدریس شروع نکرده» چیزی شده است. یااینکه این مسئله در او ممکن است.

و مِن المتأخرین مَن ادّعی البداهةَ و اتفاقَ الجمیع فی نفی التشکیکِ بالأولین فی الذاتیاتِ و هو مستبعدٌ جداً و قد غَفَلَ عن أنَّ الأنوارالجوهریةَ النوریةَ عند حکماءِ الفُرسِ و الأقدمین بعضُها علةٌ لِلبعضِ بحسبِ حقیقتها الجوهریةِ البسیطةِ عندَهم.

از متأخرین افرادی هستند که گفتند: نه! این مسئله اصلاً ممتنع است و شکی در این مطلب نیست که همه در تشکیک به دوتای اول در ذاتیات ـ یعنی به اولویت و تقدم و تأخر ـ اعتراف کردند یعنی اجماع کردند

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۲.

و در این مسئله اتفاق کردند. البته ما باید این مسئله را درنظر داشته باشیم که در مسائل فلسفی اجماع و اتفاق معنا ندارد! مسائل فلسفی خارج از محدودهٔ منقول و حدسیات است و مسئله با تعقل و برهان سروکار دارد. این اجماع و اتفاق و شهرت و امثال‌ذلک مربوط به مسائل منقولات و فقهیات و امثال اینهاست.

و هو مستبعدٌ جداً ... این ادعا مستعبد است، چرا؟ درحالی‌که ایشان از انوار جوهریهٔ نوریه غفلت کردند مثل عقول مجرده و مثل مراتب نفوس که ازجملهٔ اینها در لسان متشرعه به عوالم ارواح و ملائکه و مدبراتِ امر تعبیر می‌شود. بعضی از این انوار جوهریه جنبهٔ علیت نسبت به بعضی دیگر دارند یعنی عقل اول نسبت به عقل ثانی جنبهٔ علیت دارد و عقل ثانی و همین عقول عشری که تقسیم کردند از همین باب است. مثل افلاطونیه‌ای که ترسیم شده است براین‌اساس است و عوالم نفوس قدسیه که یکی نسبت به دیگری جنبهٔ تقدم دارند، نسبت به این مسئله است که هرکدام از اینها حیثیت علّی دارند و معلول خود را در عالم دیگر به‌وجود می‌آورند. این انوار جوهریه که بسیط هستند و دارای جنس و فصل نیستند، [هرکدام] به‌حسب علت مقدم بر دیگری است و در اینجا مسئلهٔ تشکیک راه دارد. البته این مسئله برحسب رأی فلاسفهٔ فرس است که به آنها فهلویون گفته می‌شود بنابراین ادعای اجماع در اینجا ادعای بی اساسی است.

و الثانی التشکیکُ بالأشدیةِ و الأضعفیةِ أ یوجبُ الاختلافَ النوعی بینَ أفرادِ ما فیه الاختلاف لیکونَ منشأُ الاختلافِ فصولها الذاتیةِ أم لا بل یَجوزُ الاتفاقُ النوعیُّ بینَ البعضِ و إن لَم یَجُز بینَ الجمیع.[1]

مقام دوم: آیا تشکیک به اشدیت و اضعفیت موجب اختلاف نوعی می‌شود بین افرادی که در آن اختلاف است یا نه؟ حالا آن اشدیت و اضعفیت در هر نحو از تشکیک باشد؛ در ذات و ذاتیات باشد یااینکه در وجود باشد یااینکه در اعراض خارجی باشد مثل کم و کیف و امثال‌ذلک، این مسئله فرق نمی‌کند. خود تشکیک موجب اختلاف نوعی می‌شود که بگوییم که دو فرد از یک مقوله به‌واسطهٔ اختلاف دو نوع مختلف می‌شود. دو فرد از بیاض اصلاً فصل مقوم اینها تغییر پیدا می‌کند، این [جسم] بیاض یک فصل مقومی دارد و اگر اسم این [صفحه کاغذ را] هم را بیاض بگذاریم، فصل مقوم آن تفاوت می‌کند و اینها دو نوع می‌شود. یااینکه یک نوع است و افراد فرق می‌کنند، حالا صدق آن نوع بر آنها یکی است اما این تشکیک باعث می‌شود که آنها دارای مراتب مختلف باشند.

لیکون منشأُ الاختلافِ... تااینکه منشأ اختلاف، فصول هرکدام از این افراد باشد و آن فصول، فصول ذاتی می‌شود. جایز است که بین بعضی از این افراد اتفاق نوعی باشد و اگرچه بین همه جایز نباشد ولی نسبت به بعضی جایز است. فرض کنید نسبت به افراد یک مقوله‌ای که عرفاً بیاض گفته می‌شود، این نوع فرق نمی‌کند

[1] . همان، ص ۴۳۳.

ولی اگر بیاض تبدیل به زردی و اصفر شود اختلاف نوعی پیش می‌آید که جایز نیست تا وقتی که از نظر عرفی این بیاض به اصفر تبدیل نشده است در اینجا در تحت نوع واحد هستند ولی همین‌که بیاض تبدیل شد، این خارج می‌شود. این‌هم مقام دوم است.

و الثالثُ أنَّ التفاوتَ بحسبِ الكيفِ و التفاوتَ بحسبِ الكمِّ أ هما ضربانِ مختلفانِ مِن التشكيک أم ضربٌ واحدٌ منه و إن لم يُسمِّ بِاسمٍ واحدٍ مِن أسامی التفضيلِ و أدواتِ المبالغة.

مقام سوم: تفاوت به‌حسب کیف مثلاً در مذوقات یا در مسموعات مثل صدای ضعیف یا صدای شدید یا تفاوت به‌حسب کم مثل مقدار کم یا مقدار زیاد یا زمان کم یا زمان زیاد است. آیا این دو قسم مختلف تشکیک هستند یااینکه یک قسم هستند منتها در دو مقوله هستند، اگرچه به اسم واحدی از اسماء تفضیل و ادوات مبالغه و تأکید در اینجا آورده نشده است یعنی نگفته شده است که چه نوع از تفضیل در اینجا هست، مثلاً ما اسمی [به‌عنوان] زمان بیشتر نداریم یا لون بیشتر نداریم، بله! أشدُّ لوناً داریم اما اینکه خود لون افعل تفصیل بگیرد یا ادوات مبالغه را بیان کنند، نداریم. همین‌طور در مقدار [به این صورت است]. این هم مقام سوم بود.

و الرابعُ أنَّ الاختلافَ بِالشدةِ و الضعف و الكمالِ و النقص أ يَنحَصِرُ فی الكمِّ و الكيف أم يتحققُ فی غيرِهما مثل الجوهر؟

فالمشاءون ذَهَبوا إلی أولِ الشِّقَينِ المذكورين فی كلٍّ مِن هذه المقاماتِ الأربعةِ و الرواقيون إلی الآخرِ منهما فی الجميعِ فَلنَذكُر القولَ فی كلٍّ منها.

مقام چهارم که در آن اختلاف هست، اختلاف شدت و ضعف و کمال و نقص است که آیا منحصر در کم و کیف است یااینکه در جوهر هم کمال و نقص پیدا می‌شود؟ مشائین از اول تکلیف خودشان را روشن کردند و گفتند که در ذاتیات تشکیک نیست و همین‌طور تشکیک در اشدیت و اضعفیت موجب اختلاف نوعی هم خواهد شد و تفاوت کم و کیف، دو نوع تشکیک است و اختلاف شدت و ضعف منحصر در کم و کیف است و در جوهر نیست. آنها شق اول را انتخاب کردند و رواقیون در همهٔ اینها صورت دوم مسئله را پذیرفتند.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد